

معناشناسی استکبار در قرآن کریم*

- اصغر افتخاری^۱
- مجتبی باباخانی^۲

چکیده

یکی از حوزه‌های نسبتاً جدید در عرصه مطالعات زبان‌شناسی، روش معناشناسی است که بیشترین کاربرد را در تحلیل متون و فهم ساختار آن دارد. در این میان، قرآن کریم با توجه به آسمانی بودن متن آن و منزّه بودنش از سهو و اشتباه‌های رایج بشری، از اتقان و اعتبار بسیار بالاتری نسبت به سایر متون برخوردار است. لذا بررسی ساختار متن و نحوه استعمال واژگان در این کتاب آسمانی می‌تواند روش مناسبی در فهم هرچه دقیق‌تر معانی آن باشد.

این جستار با استفاده از روش معناشناسی توصیفی به تبیین دقیق معنای «استکبار» در قرآن کریم پرداخته است. این مفهوم در مجاورت با واژگانی تحلیل شده است که «هم‌نشین» آن، در آیات و سوره‌های مختلف قرآن کریم آمده‌اند. بر این اساس، ضمن ارائه تعریفی مختار از استکبار با بهره‌گیری از

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۱.

۱. دانشیار دانشگاه امام صادق (ع) (eftekhari@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری معارف اسلامی و علوم سیاسی (نویسنده مسئول) (mojtababakhani@gmail.com).

هم‌نشین‌های آن، مفاهیمی همچون «عُتُو»، «غرور» و «بی‌باوری به معاد» به‌عنوان علل و ریشه‌های استکبار، و نیز مفاهیمی چون «عُلُو»، «استنکاف»، «کفر» و «ظلم» به‌عنوان آثار و نتایج استکبار، بر اساس نحوه استعمال در قرآن کریم شناخته شده‌اند. بررسی زبان‌شناسانه واژه‌های هم‌نشین مزبور، حکایت از آن دارد که استکبار در قرآن کریم از محل تلاقی سه جریان اعتقادی (نفی معاد)، روحی (خودبرترینی) و بالاخره اجتماعی (اتراف و نفی حقایق) حاصل می‌آید.

واژگان کلیدی: استکبار، قرآن کریم، عُلُو، عُتُو، استنکاف، معناشناسی، ولایت، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی.

مقدمه

قرآن کریم منبع اصلی اعتقادات اسلامی است که در کنار سیره معصومان علیهم‌السلام اهمیتی ویژه در میان مسلمانان دارد. اگرچه در تبیین و تفسیر مفاهیم قرآنی پژوهش‌هایی بسیار انجام گرفته است، هنوز زمینه برای بررسی‌های بیشتر وجود دارد؛ چه بر اساس آموزه‌های اسلامی، این کتاب مقدس بطون و لایه‌های معنایی فراوانی دارد که لازمه دستیابی به آن، تتبع و تأمل دوباره و چندباره محققان و مفسران است. با وجود این، اندیشمندان مسلمان درباره امکان یا امتناع بهره‌گیری از روش‌های نوین در مطالعات دینی گفتگو دارند.

هدف این جستار تبیینی تازه از معنای واژه «استکبار» در قرآن کریم است. نویسندگان کوشیده‌اند با توجه به نوع رابطه‌ای که میان این واژه و واژگان «هم‌نشین» آن در قرآن کریم وجود دارد و با استفاده از روش «معناشناسی توصیفی» ریشه‌ها و آثار استکبار را در سه سطح «اعتقادی»، «روحی و روانی» و «اجتماعی» بررسی کنند تا فلسفه «باهم‌آیی»^۱ این واژگان در قرآن کریم بهتر مشخص گردد.

لازم به ذکر است که با توجه به گستره حوزه‌های معنایی در مطالعات معناشناسی^۲ و محدودیت‌های موجود در نگارش این جستار، صرفاً به حوزه‌های معنایی هم‌نشینی توجه گردیده و از ورود به سایر حوزه‌ها همچون «جان‌شینی»، «تضاد»، «تباین» و... خودداری شده است.

1. Prototype.
2. Semantics.

۱. ریشه‌شناسی استکبار

واژه «استکبار» از ریشه «کبر» به معنای «عظمت و بزرگی قدر» است (قرشی، ۱۳۷۱: ۷۲/۶). راغب اصفهانی «کبر» را حالتی ناشی از «اعجاب نفس و احساس خودبرتربینی» می‌داند. از نگاه وی استکبار دو وجه دارد؛ یکی آن است که انسان در شرایط زمانی و مکانی مناسب، طلب بزرگی و عظمت کند که در این صورت، امری شایسته و پسندیده است. وجه دیگر، آن است که وی ابراز بزرگی نماید، در حالی که در واقع آن‌گونه نیست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۷). تعریف اخیر را می‌توان معادل تعریف قرشی در قاموس قرآن دانست که استکبار یعنی انسان «اظهار بزرگی و تکبر کند با آنکه اهلش نیست» (قرشی، ۱۳۷۱: ۷۲/۶). ابن منظور در *لسان‌العرب* استکبار را نپذیرفتن حق از روی عناد و تکبر می‌داند^۱ (۱۴۱۴: ۱۲۶/۵). علامه طباطبایی نیز در تفسیر *المیزان* در ذیل آیه هفتم سوره نوح^۲ استکبار را به معنای «اصرار بر نشنیدن سخن حق و پذیرش دعوت الهی» تفسیر می‌نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۰/۲۰).

۲. چارچوب روشی

در زبان‌شناسی^۳ جدید معنای واژگان را از دو نگاه «زمان‌گذر»^۴ و «هم‌زمان»^۵ می‌توان بررسی کرد. «معناشناسی تاریخی» به مطالعه تاریخی تغییرات واژگان در گذر زمان می‌پردازد و «معناشناسی توصیفی» به مطالعه رابطه معنایی واژگان در یک حوزه معنایی در مقطع زمانی خاص (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

این دو نگاه، خود متأثر از «زبان‌شناسی درزمانی»^۶ و «زبان‌شناسی هم‌زمانی»^۷

۱. الاستکبار: الامتناع عن قبول الحق معاندة وتکبراً.

۲. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا دَعَوْتَهُمْ لِيُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أُصْأَبَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْسَوْا بُيُوتَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتَكْبَرُوا؛ و من هر چه دعوتشان کردم تا تو ایشان را ببامرزی انگشت‌ها به گوش نهاده جامه به سر کشیدند و بر عناد خود اصرار و به وجهی ناگفتنی استکبار ورزیدند.

3. Linguistics.

4. Diachronic.

5. Synchronic.

6. Diachronic linguistics.

7. Synchronic linguistics.

است. زبان‌شناسیِ در زمانی تحوّل زبان را در طول زمان بررسی می‌کند و به مطالعه و تحلیل تغییراتی می‌پردازد که در گذر زمان در زبان‌ها به وجود آمده‌اند (روبینز، ۱۳۸۵: ۳۴۶) ولی زبان‌شناسیِ هم‌زمانی (توصیفی) به سازوکار زبان و تشریح ساختمان آن می‌پردازد و هر زبانی را در هر برشی از زمان به منزله نظام ارتباطی خودکفا و مستقل بررسی می‌کند (همان: ۴۱۶). در این جستار می‌کوشیم با بهره‌گیری از روش معناشناسی توصیفی، مفهوم واژه «استکبار» را در قرآن کریم بررسی کنیم.

«فردیناند دو سوسور»^۱، زبان‌شناس مشهور سوئیسی، معتقد است که معنا از تمایز میان دال‌ها ناشی می‌شود و این تمایزها بیشتر در دو گونه رابطه کلی بررسی می‌گردند: رابطه «هم‌نشینی» که روابط «درون‌متنی» یعنی چگونگی قرار گرفتن عناصر در کنار هم و فرایند انتقال معنا را بررسی می‌کند؛ و رابطه «جاننشینی» که بر اساس آن، رابطه «بینامتنی» یعنی «چگونگی جایگزینی عناصر به جای هم» و علت انتخاب واژه ذکر شده در متن به جای واژگان احتمالی بررسی می‌گردد (چندلر، ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۲۸؛ صفوی، ۱۳۸۷: ۲۴۶).

۳. حوزه‌های معنایی^۲ استکبار بر محور هم‌نشینی^۳

واژه «استکبار» در مواجهه و هم‌نشینی با دیگر واژگان قرآنی مفهومی خاص دارد. این مفهوم با بسیاری از واژه‌ها در قرآن کریم به گونه‌های مختلف ارتباط معنایی دارد و حوزه‌های معنایی متعددی مانند هم‌نشینی، جاننشینی، تضاد و تباین را تشکیل می‌دهد.

در این جستار، تنها به بررسی حوزه‌های معنایی استکبار در محور هم‌نشینی می‌پردازیم.

جدول شماره ۱ برخی از مهم‌ترین هم‌نشین‌های واژه استکبار و میزان فراوانی آن‌ها را در قرآن کریم نشان می‌دهد.

1. Ferdinand de Saussure.
2. Semantic fields.
3. Collocation.

فراوانی	شواهد (آیات مربوط)	واژه هم‌نشین
۸	نساء / ۱۷۳؛ اعراف / ۴، ۳۶ و ۴۱-۴۰؛ زمر / ۶۰؛ غافر / ۳۵؛ احقاف / ۱۰؛	محرومیت از هدایت، و ابتلا به عذاب الهی
۷	بقره / ۳۴؛ اعراف / ۳۷ و ۷۶؛ سبأ / ۳۲-۳۳؛ ص / ۷۴؛ زمر / ۵۹	کفر
۵	بقره / ۸۷؛ اعراف / ۳۶ و ۴۰؛ زمر / ۵۹؛ نوح / ۷	تکذیب آیات الهی
۳	اعراف / ۳۷؛ قصص / ۳۹؛ نوح / ۳۹	ظلم
۲	فرقان / ۲۱؛ قصص / ۳۹	بی‌اعتقادی به معاد
۲	بقره / ۸۷؛ غافر / ۵۶	جدال بی برهان
۲	اعراف / ۴۰ و ۸۸	ملاً
۲	اعراف / ۷۷؛ فرقان / ۲۱	عتوّ
۱	سبأ / ۳۲	جلوگیری از هدایت شدن دیگران
۱	نساء / ۱۷۳	استنکاف
۱	مدثر / ۲۳	ادبار
۱	سبأ / ۳۴	اتراف
۱	ص / ۷۵	علوّ
۱	بقره / ۸۷	تعارض میان حق و منافع
۱	ص / ۷۵	غرور و خودبرتربینی

جدول شماره ۱: فراوانی هم‌نشین‌های واژه استکبار در قرآن کریم

در ادامه، با بهره‌گیری از لغت‌شناسی زبان عربی و نیز تفاسیر قرآن کریم به تبیین دقیق معنای هر یک از هم‌نشین‌های «استکبار» می‌پردازیم. لازم به ذکر است که ترتیب واژگان هم‌نشین، بر اساس میزان فراوانی آن‌ها در قرآن کریم آورده شده است.

۱-۳. محرومیت از هدایت، و ابتلا به عذاب الهی

طبق آیه ۱۰ سوره مبارکه احقاف^۱ یکی از نتایج ناخوشایند استکبار، محروم شدن از

۱. ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ قَامَنَ وَاسْتَكْبَرَ تَتَمَّنَّ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛ بگو به من خبر دهید آیا اگر فرضاً این قرآن از ناحیه خدا باشد و شما به ناحق بدان کفر ورزیده باشید با اینکه شاهی از یهود بر حقانیت مثل آن شهادت داده و ایمان آورده باشد و شما استکبار کرده باشید باز هم امید هدایتی در شما هست؟ نه، خدا ستمگران را هدایت نمی‌کند.

هدایت الهی است. خداوند متعال در این سوره، انکار قرآن و دین اسلام را پس از دیدن براهین و نشانه‌هایی که بیانگر حقانیت قرآن است، موجب سلب هدایت الهی می‌داند. شریف لاهیجی در تفسیر این آیه معتقد است که ذکر «استکبار» پس از «اظهار کفر» نشانه آن است که علت کفر و جحود مشرکان، کبر و ریاست‌طلبی آنان بوده است (۱۳۷۳: ۱۳۹/۴).

همچنین در آیه ۴۰ سوره اعراف^۱ استکبار ورزیدن و تکذیب آیات الهی موجب «بسته شدن درهای آسمان» بر روی مستکبران و «وارد نشدن آنان به بهشت است مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد!». مکارم شیرازی درباره «بسته شدن درهای آسمان» می‌گوید: «ممکن است منظور از آسمان در اینجا معنای ظاهر آن باشد و نیز ممکن است کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد». نیز «وارد نشدن آنان به بهشت تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد» کنایه‌ای است لطیف از «محال بودن ورود این افراد به بهشت»؛ زیرا «همان طور که هیچ کس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثه بزرگش از سوراخ تنگ سوزن عبور کند، همین طور مسلم بدانند که راهی برای ورود افراد بی‌ایمان متکبر به بهشت مطلقاً موجود نیست» (۱۳۷۴: ۱۷۱/۶).

آیه ۳۵ سوره مبارکه غافر^۲ نیز پس از بیان مجادله بی‌برهان مستکبران در رویارویی با آیات و نشانه‌های حق، عمل آنان را باعث برانگیخته شدن غضب الهی می‌داند که موجب می‌شود «بر دل آنان مهر زده شود» و از هدایت الهی محروم شوند. ابوالفتوح رازی درباره «مهر زدن بر دل» مستکبران می‌گوید:

طبع و ختم علامتی باشد که خدای بکند در دل کافران تا علامت بود فرشتگان را در فرق بین المؤمن و المنافق (۱۴۰۸: ۳۲/۱۷).

۱. «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْعَلُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»؛ بی‌تردید کسانی که آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و در برابر آن‌ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان برای آن‌ها گشوده نمی‌شود [تا دعاهای آن‌ها در حال حیات، و ارواحشان پس از مرگ بالا رود] و آن‌ها هرگز به بهشت در نمی‌آیند تا شتر نر در سوراخ سوزن فرو رود. و این چنین ما گنهکاران را کیفر می‌دهیم.

۲. «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبَرٌ مِّمَّا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ آنان که در آیات و نشانه‌های خدا بی‌آنکه برهانی بر آن‌ها آمده باشد مجادله و ستیزه می‌کنند، مورد خشم و عداوت سختی در نزد خدا و در نزد کسانی که ایمان آورده‌اند می‌باشند. این گونه خداوند بر مجموعه دل متکبر زورگو مهر [شقاوت] می‌نهد.

از آنچه بیان شد، چنین برمی آید که «دور شدن مستکبران از رحمت و مغفرت الهی» یکی از آثار استکبار است و وعده «وارد نشدن به بهشت» و «بسته شدن درهای آسمان» بر روی مستکبران از نشانه‌های غضب خداوند به شمار می‌رود.

۲-۳. کفر

یکی از هم‌نشین‌هایی که در قرآن کریم به شکل مکرر در کنار «استکبار» به کار رفته است، «کفر» است. «کفر» در لغت به معنای «ستر و پوشاندن» است و وجه تسمیه «کافر» از آن روست که وی می‌کوشد تا حقیقت را بپوشاند و از نمایان گشتن آن جلوگیری نماید (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷۹/۱۰). ابن منظور نیز معتقد است از آن جهت به اهل «دار الحرب»، کافر گفته می‌شود که عصیان کرده و از پذیرش حق امتناع نموده‌اند (۱۴۱۴: ۱۴۴/۵).

فراهدی در العین کفر را به چهار نوع تقسیم می‌نماید: «کفر الجحود»؛ یعنی کسی که علی‌رغم علم و معرفت قلبی، حقیقت را انکار می‌کند. «کفر المعاندة»؛ یعنی کسی که از روی عناد و لجبازی حقیقت را می‌پوشاند. «کفر النفاق»؛ یعنی کسی که به ظاهر و در زبان، مسلمان است ولی در واقع و قلباً کافر است. «کفر الإنکار»؛ یعنی کسی که چه در زبان و چه در قلب، کافر است (۱۴۱۰: ۳۵۶/۵). قرآن کریم در بسیاری از موارد، کفر را نتیجه استکبار و تکبر افراد دانسته است که به نظر می‌رسد به لحاظ معنایی به «کفر الجحود» و «کفر المعاندة» نزدیک‌تر باشد.

در آیات مختلف قرآن کریم، کفر هم یکی از آثار و نتایج استکبار بیان گردیده است و هم یکی از علل و منابع آن. یکی از مواردی که بنا به اهمیت آن بارها در قرآن کریم تکرار شده است، استکبار و ورزیدن شیطان از اطاعت فرمان الهی در سجده بر آدم است که در آیاتی مختلف همچون آیه ۳۴ سوره مبارکه بقره^۱ و آیه ۷۴ سوره ص^۲ و برخی آیات دیگر به آن اشاره شده است. از نظر شریف لاهیجی «کان» در این آیات

۱. ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ و [به یاد آر] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید [و خضوع نمایید]. همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و او از کافران بود [که کفر خود را پنهان می‌داشت].

۲. ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ مگر ابلیس که تکبر ورزید و [پیش از آن] از کافران بود.

می‌تواند در معنای اصلی خویش به کار رفته باشد که در این صورت این مفهوم از آیه برداشت می‌شود که شیطان از قبل کافر بوده است. نیز می‌تواند به معنای «صار» باشد؛ (زیرا که افعال ناقصه به معنای یکدیگر می‌آیند)، لذا می‌توان این آیه را چنین معنا نمود: «... و گردید ابلیس به محض این نافرمانی از جمله کافران» (۱۳۷۳: ۸۴۵/۳). بنا بر آنچه گذشت، می‌توان گفت که کفر گاهی علت استکبار است و گاهی اثر و نتیجه آن.

۳-۳. تکذیب آیات الهی

از دیگر مواردی که قرآن کریم آن را هم‌نشین با مفهوم استکبار ذکر نموده است، «تکذیب آیات الهی» است. خداوند متعال در آیات ۳۶ و ۴۰ از سوره اعراف کسانی را که آیات الهی را تکذیب می‌نمایند و از پذیرش آن سر باز می‌زنند به «خلود در جهنم» تهدید می‌کند و هشدار می‌دهد که درهای آسمان بر روی آنان گشوده نمی‌شود و اینان هرگز وارد بهشت نمی‌گردند.

فخرالدین رازی با نقل برخی از مشهورترین اقوال در تفسیر عبارت «بسته شدن درهای آسمان» بر روی مستکبران بیان می‌دارد که معنای این عبارت «بالا رفتن و مستجاب نشدن دعاها و پذیرفته نگردیدن اعمال و سایر طاعات» تکبرپیشگان است، در حالی که برخی دیگر از مفسران قرآن کریم گفته‌اند: «ارواح مستکبران، امکان بالا رفتن از درهای آسمان را ندارند اما ارواح مؤمنان، از این قابلیت برخوردارند» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۱/۱۴).

به نظر می‌رسد نوعی رابطه علی و معلولی میان «استکبار» و «تکذیب آیات الهی» وجود دارد به گونه‌ای که می‌توان استکبار و تکبر را یکی از ریشه‌های تکذیب نشانه‌های الهی دانست که منجر به بسته شدن درهای آسمان بر روی مستکبران و خلود در جهنم می‌شود.

۱. «... وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ ... و کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و از پذیرش آن‌ها تکبر ورزند، آنان اهل آتش‌اند که در آن جاودان باشند.
۲. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»؛ بی‌تردید کسانی که آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و در برابر آن‌ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان برای آن‌ها گشوده نمی‌شود [تا دعاها و دعاهای آن‌ها در حال حیات، و ارواحشان پس از مرگ بالا رود] و آن‌ها هرگز به بهشت در نمی‌آیند تا شتر نر در سوراخ سوزن فرو رود و این چنین ما گنهکاران را کیفر می‌دهیم.

۳-۴. ظلم

«ظلم» یکی از واژه‌هایی است که در قرآن کریم هم‌نشین استکبار به کار رفته است. آیات ۳۹ و ۴۰ از سوره مبارکه قصص^۱ ضمن یادآوری استکبار فرعون و یارانش در مقابل حق، سرنوشت تأسف بار آنان را درس عبرتی برای ظالمان و ستمکاران یاد کرده است. لذا می‌توان گفت که از نگاه قرآن، نوعی ملازمه و همراهی میان «استکبار» و «ظلم» وجود دارد. در ادامه، بر اساس معانی ظلم و با استفاده از تفاسیر موجود، چگونگی این ملازمه را تبیین می‌کنیم.

از دید راغب اصفهانی، ظلم به معنای «قرار دادن چیزی در غیر جای خودش است؛ چه به لحاظ زیادی یا نقصان در آن و چه به لحاظ عدول از زمان و مکان آن» (۱۴۱۲: ۵۳۷).

حسن مصطفوی ابتدا ظلم را به گونه‌های مختلف تقسیم نموده و سپس به تعریف آن پرداخته است. از نگاه وی، گونه اول ظلم، ظلم به خداوند تعالی است که به معنای رعایت نکردن شأن و مقام و صفات جمالیه و جلالیه اوست، آن گونه که شایسته توحید باشد. نوع دیگر ظلم، ظلم به نفس است که بزرگ‌ترین نوع ظلم محسوب می‌شود که منشأ همه ظلم‌های دیگر است؛ به این معنا که منع کردن نفس از سیر به سوی کمال و مشغول ساختن آن به امور مادی و دنیوی است. گونه دیگر ظلم، ظلم در حق مردم و تضييع حقوق آنان در اموال و آبرویشان است. این ظلم از گناهان کبیره‌ای است که بخشیده نمی‌شود.

ایشان پس از تقسیم‌بندی فوق، «ظلم» را تضييع حقوقی می‌داند که میان انسان، خدا و سایر مردم وجود دارد که همان «خروج از راه حق و اعتدال در افکار، اعتقادات، اعمال، آداب، اخلاق و صفات نفسانیه و سخنان است» (۱۳۶۰: ۱۷۱/۷).

بنابراین، خداوند متعال استکبار را به مثابه دلیلی برای ظلم مستکبران معرفی می‌نماید.

۱. «وَاسْتَكْبَرُوا هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بَعِيرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمُ الْبَالِغُونَ * فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاظْهَرَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ»؛ و او و سپاهیان‌ش در زمین به ناحق تکبر ورزیدند و گمان کردند که به سوی ما بازگرداننده نمی‌شوند، پس او و سپاهیان‌ش را گرفتیم و در دریا افکندیم پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه بود.

۳-۵. بی‌اعتقادی به معاد

«بی‌اعتقادی به قیامت» از دیگر مفاهیمی است که در قرآن کریم هم‌نشین مفهوم استکبار قرار گرفته است. آیه ۳۹ سوره قصص^۱ ریشه استکبار و طغیان فرعون و لشکریانش را پندار آنان بر بازنگشتن به سوی خداوند تعالی بیان می‌کند. آیه ۲۱ سوره فرقان^۲ نیز ناامیدی از دیدار خداوند را علت درخواست‌های عجیب مستکبران (همچون دیدن خداوند) می‌داند. در الموسوعة القرآنية عبارت «ناامیدی از دیدار خداوند»، «انکار روز بعثت» (روز قیامت) شمرده شده است (آبیاری، ۱۴۰۵: ۴۱۵/۱۰). محمدجواد مغنیه می‌گوید این عبارت، گفته کسانی است که «امیدی به جزای الهی در روز قیامت و نیز خوف و ترسی از عذاب الهی» ندارند؛ چرا که ایشان اعتقادی به بعثت پیامبران الهی نداشتند و بهانه‌جویانه می‌گفتند: «اگر خداوند مستقیماً بعثت پیامبر را به ایشان اعلام دارد و یا ملائکه بر ایشان نازل شود و رسالت پیامبر را ابلاغ نمایند، آن را خواهند پذیرفت» (۱۴۲۴: ۴۶۳/۵). باهم‌آیی «ناامیدی از دیدار خداوند» - که به نوعی همان «بی‌اعتقادی به معاد و روز جزا» است - با «استکبار ورزیدن» در چند آیه از قرآن کریم می‌تواند نشانگر وجود نوعی رابطه علی و معلولی میان این مفاهیم باشد. به نظر می‌رسد از لحاظ منطقی، «بی‌اعتقادی به معاد» می‌تواند ریشه‌ای برای «تکبر» ورزیدن انسان محسوب شود.

۳-۶. مجادله با حق، بدون برهان

مجادله بدون برهان با حق را می‌توان یکی دیگر از آثار و نتایج کبر در انسان دانست. قرآن کریم در آیه ۵۶ سوره غافر^۳ علت پذیرفتن آیات و نشانه‌های الهی را بدون اینکه

۱. «وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بَغْيًا حَقًّا وَظَنُوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ»؛ و او و سپاهیان در زمین به ناحق تکبر ورزیدند و گمان کردند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند.

۲. «... وَقَالَ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا أُولَئِكَ لَا يُؤْمِنُونَ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُنَا قَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا»؛ ... و کسانی که امید دیدار ما را ندارند [معاد را منکرند] گفتند: چرا بر ما فرشتگانی فرستاده نشد یا پروردگار خود را نمی‌بینیم؟ حقا که آن‌ها در نهاد خویش تکبر ورزیدند و سرکشی بزرگی کردند.

۳. «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بَغْيًا سُلْطَانًا أَنَّهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ الْإِكْبَرُ مَا هُمْ بِلَاغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ بی‌تردید کسانی که درباره آیات و نشانه‌های خداوند بی‌انکه برهانی به آن‌ها رسیده باشد مجادله و ستیزه می‌کنند، در سینه‌هایشان جز تکبری [از پذیرش حق] که هرگز به آن [به هدف خود] نخواهند رسید، نیست. پس به خدا پناه بر؛ زیرا اوست که شنوا و بیناست.

در مقابل براهین قاطع الهی^۱، برهان و دلیلی روشن برای این امر آورده شود، تکبر می‌داند. در آیه ۴۰ از همین سوره^۲ نیز خداوند متعال کبر مستکبران را عاملی می‌داند برای تکذیب آیات الهی که در نتیجه آن، خداوند بر دل‌های آنان مهر می‌زند و قدرت درک حقیقت و حرکت در مسیر هدایت را از ایشان سلب می‌کند.

«مجادله» در لغت از ریشه «جدل» به معنای «شدت خصومت» است. قرشی در قاموس قرآن ذیل آیه ۳۲ سوره مبارکه هود^۳ جدال و مجادله را به معنای «مقابله با خصم به منظور منصرف کردن وی از رأی خود» آورده است. این کلمه در قرآن کریم در مفهوم مجادله حق، مجادله باطل، و دفاع به کار رفته است. بیشترین کاربرد آن در قرآن در معنای منازعه و مخاصمه ناهق است (۱۳۷۱: ۲۳/۲).

طریحی جدل را «مقابله برهان با برهان» می‌داند و معتقد است که مجادله به معنای «مناظره و مخاصمه» است و مراتب مختلف (احسن، حسن و قبیح) دارد؛ یعنی می‌تواند به معنای مجادله برای اثبات حق باشد^۴ و یا مقابله با آن (۱۳۷۵: ۳۳۶/۵). بدین ترتیب، با توجه به هم‌آیی «مجادله» در آیه فوق با عبارت «بغیر سلطان» می‌توان فهمید که مجادله در این آیه به معنای منفی آن استعمال شده است.

از مجموع مستندات قرآنی این گونه استنباط می‌شود که می‌توان «استکبار» را علتی برای «مجادله با حق» و «تکذیب آیات روشن الهی» دانست که نتیجه آن، «دوری از رحمت و هدایت الهی» و گرفتار آمدن مستکبران در آتش «غضب خداوند» است.

۱. ﴿مُؤْمِنًا زَسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَلُوا قَوْمًا عَالِينَ﴾؛ سپس موسی و برادرش هارون را با آیات و نشانه‌های خود [معجزات نه‌گانه] و حجت آشکار [از نظر منطق و استدلال] فرستادیم. به سوی فرعون و اشراف و سران [قوم] او، پس تکبر ورزیدند و گروهی برتری‌جو و ریاست‌طلب بودند.

۲. ﴿الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾؛ آنان که در آیات و نشانه‌های خدا بی‌آنکه برهانی بر آنها آمده باشد مجادله و ستیزه می‌کنند، مورد خشم و عداوت سختی در نزد خدا و در نزد کسانی که ایمان آورده‌اند می‌باشند. این گونه خداوند بر مجموعه دل متکبر زورگو مهر [شقاوت] می‌نهد.

۳. ﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُنتَ جِدَالَاتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ﴾؛ گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی. اگر راست می‌گویی، هر وعده‌ای که به ما داده‌ای بیاور.

۴. ﴿...وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ با آنان [مخالفان] به نیکوترین وجه محاجّه و مجادله نما.

۳-۷. ملأ

یکی دیگر از مفاهیمی که در آیات ۱۴۰ و ۲۸۸ سوره مبارکه اعراف هم‌نشین استکبار آمده است، واژه «ملأ» است. در تفسیر نمونه «ملأ» به معنای «چشم‌پرکن» آمده و در ذیل آیات مربوطه این گونه نگاشته شده است:

جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش‌ظاهر و بدباطن که از آن‌ها تعبیر به ملأ (چشم‌پرکن) شده است، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳۸/۶).

طریحی در تعریف «ملأ»، آن را «جماعتی از مردم می‌داند که هیئتشان چشم و قلب را پر می‌کند». نیز در معنای آن گفته شده است که «آنان اشراف مردم و رؤسای ایشان هستند که مردم به سخنان آن‌ها توجه می‌کنند». همچنین درباره وجه تسمیه آنان به «ملأ» گفته می‌شود که «آنان مملو از رأی (نظر) و غنا (ثروت) بوده‌اند» (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۹۷/۱).

قرشی نیز با بیان دو تعریف «جماعت» و «جماعت اشراف» برای لغت «ملأ»، در تبیین بیشتر آن می‌گوید:

از جمله معانی آن اشراف ناس و مطلق جماعت است. این واژه به معنای خلق و مشورت نیز آمده است (۱۳۷۱: ۲۷۲/۶).

اما حسن مصطفوی اصل در معنای «ملأ» را «پر بودن یا قرار دادن چیزی در جایی به مقدار ظرفیت و استعداد آن محل برای اخذ آن» می‌داند که می‌تواند مادی یا معنوی باشد. وی معتقد است که مفاهیمی چون «جماعت، اشراف، آبروداران، ثروتمندان و...» معنای مجازی این واژه‌اند و از آن رو به کار می‌روند که مصادیقی‌اند برای معنای

۱. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ»؛ سران و اشراف مستکبر قوم او به کسانی که مستضعف بودند، به مؤمنان آن‌ها گفتند: آیا شما می‌دانید که صالح از جانب پروردگارش فرستاده شده است؟ آن‌ها گفتند: بی‌تردید ما به آنچه بدان ارسال شده، مؤمنیم.

۲. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مَلَأِنَا قَالُوا لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ»؛ سران و اشراف مستکبر قوم او گفتند: ای شعیب، بی‌تردید تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از دیارمان و اجتماعمان بیرون خواهیم کرد مگر اینکه به آیین ما درآیید.

اصلی که همان «پر شدن» است؛ مثلاً پر بودن از مال یا فضیلت و... (۱۳۶۰: ۱۱/۱۵۶). بنابراین، به نظر می‌رسد با توجه به چگونگی کاربرد این مفهوم در قرآن کریم می‌توان «اشرافیت» را یکی از بسترهای شکل‌گیری استکبار در جامعه دانست؛ چرا که بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، بیشتر مستکبران از طبقه اشراف جامعه بودند و اکثر افرادی که دعوت پیامبران الهی را پذیرفتند و تسلیم فرامین الهی گشتند، از مستضعفان و طبقات پایین جامعه بودند.

۳-۸. عْتُو

یکی از هم‌نشینان استکبار در قرآن «عْتُو» است. خداوند متعال در آیه ۲۱ سوره فرقان^۱ استکبار و خودبزرگ‌بینی کسانی را که به معاد و روز قیامت اعتقاد ندارند، عاملی برای درخواست‌های عجیب آنان همچون دیدن پروردگار می‌داند و نتیجه آن را سرکشی و طغیان شدید آنان در مقابل احکام الهی می‌شمارد.

«عْتُو» بر وزن غُلُو به معنای «تجاوز و نافرمانی» است (قرشی، ۱۳۷۱: ۴/۲۹۰) و نیز «خودداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان، توأم با عناد و لجاج» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵/۵۵). برخی نیز آن را به «استکبار ورزیدن»، «تکبر کردن» و «از حدّ خود تجاوز نمودن» معنا کرده‌اند (مهیار، بی‌تا: ۵۹۳).

طبرسی در تفسیر جوامع الجامع درباره معنای «عْتُو» در آیه ۲۱ سوره فرقان می‌گوید: ذکر لغت «عْتُو» «عْتُوا عْتُوًا كِبْرًا» بیانگر این مطلب است که «آنان در سرکشی و طغیان زیاده‌روی کرده‌اند» و توصیف این واژه با کلمه «کبیراً» نشان‌دهنده «افراط در سرکشی و طغیان» آنان است؛ «یعنی آن کفار بر این گفتار بزرگ‌جسارت‌آمیز [درخواست نزول ملائکه یا دیدن خدا] اقدام نمی‌کردند، مگر اینکه در سرکشی و استکبار به حدّ افراط رسیده باشند» (۱۳۷۷: ۳/۱۳۴). علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان معتقد است که «عْتُو» به معنای تمرد و سرپیچی است و هر گاه با حرف اضافه «عن» متعدی شود، متضمن سرپیچی از روی استکبار است (۱۴۱۷: ۱۵/۱۹۹).

۱. «... وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أُلْزِمْنَا عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًا كَبِيرًا»؛ ... و کسانی که امید دیدار ما را ندارند [و معاد را منکرند] گفتند: چرا بر ما فرشتگانی فرستاده نشد یا پروردگار خود را نمی‌بینیم؟ حَقًّا که آن‌ها در نهاد خویش تکبر ورزیدند و سرکشی بزرگی کردند.

مصطفوی معتقد است که معنای اصلی این ماده «تجاوز از حدود در راه شرّ و فساد» یا «سیر مداوم در مسیر نادرست و ناصواب» است و نمی‌توان آن را به معنای «استکبار، سرکشی و ستمگری» دانست، اما مداومت در این کارهای مذموم و اصرار بر آنان را می‌توان «عُتُو» نامید (۱۳۶۰: ۲۹/۸-۳۰).

با توجه به توضیحات ذکرشده و با استناد به سیاق آیه می‌توان «عُتُو» را از نتایج استکبار دانست؛ چرا که بر اساس آیه ۲۵ سوره مبارکه فرقان استکبار ورزیدن فرعون و یارانش منجر به سرکشی عظیم آنان در مقابل حق گردید.

۳-۹. مانع هدایت شدن

«مانع هدایت شدن» یکی دیگر از صفاتی است که در قرآن کریم هم‌نشین مفهوم استکبار گردیده است. قرآن کریم در آیه ۳۲ از سوره سبأ با نقل گفتگوی مستکبران و مستضعفان در روز قیامت، مانع‌تراشی در راه هدایت خلق را یکی از اتهامات مستضعفان بر مستکبران یاد می‌کند. این ادعای مستضعفان که با عبارت «صَدَدْنَاكَ عَنِ الْهُدَى» بیان گردیده است، به روشنی، هم‌نشینی «استکبار» با «مانع شدن از هدایت الهی» را نشان می‌دهد.

محققان ریشه «صَدَدْنَا» را «صَدَّ» یا «صَدَدَ» دانسته‌اند. نویسنده کتاب فرهنگ ابجدی «صَدَّ عَنْهُ» را به معنای «از او روی گردانید» آورده و «صَدَّ السَّبِيلَ» را نیز این گونه معنا نموده است: «راه بر او بسته شد و مانعی ایجاد گردید» (مهبیار، بی‌تا: ۸۴). به عقیده راغب اصفهانی، «صَدَّ» گاهی به معنای «اعراض و انصراف» است و گاهی به معنای «منع و برگرداندن»؛ یعنی گاهی در معنای لازم و گاهی در معنای متعدی به کار می‌رود (۱۴۱۲: ۴۷۷).

اما مصطفوی معنای اصلی «صَدَّ» را «روی گردانی شدید» بیان می‌دارد و برخی معانی لغت‌شناسان همچون «عدول، میل، اعراض و منع» را از معانی عارضی و مترتب بر آن می‌داند (۱۳۶۰: ۲۰۲/۶).

۱. «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَلَمْ نَكُنْ صَدَدْنَاكَ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكَ بِرَبِّكَ نَكْمٌ مُّجْرِمِينَ»؛ کسانی که استکبار ورزیدند به مستضعفان گویند: آیا ما بودیم که شما را از هدایت پس از آنکه به شما رسید بازداشتیم؟! [نه] بلکه خودتان گنهکار بودید.

مؤلف کتاب *التفسیر القرآنی للقرآن ذیل این آیه چنین آورده است* که مستکبران با ردّ ادعای مستضعفان که ایشان را عامل گمراهی خویش معرفی می‌کنند به آن‌ها می‌گویند که ما فقط شما را دعوت کردیم و شما خود این راه را با اختیار خویش انتخاب نمودید. نویسنده سپس در توضیح صحت و سقم این ادعا می‌گوید: مستکبران از آن جهت که ایمان و کفر، قبل از هر چیز امری قلبی است و مستکبران نمی‌توانستند مستضعفان را مجبور نمایند که اعتقاد قلبی‌شان تغییر یابد، راست می‌گویند. اما از آن جهت که آنان یکی از دعوت‌کنندگان به ضلالت و گمراهی بوده‌اند و راه نادرست را برای مستضعفان، زیبا جلوه داده‌اند، دروغ می‌گویند و مسئول گمراهی عوام مستضعفان خواهند بود (خطیب، ۱۴۱۴: ۱۱/۸۲۸).

۱۰-۳. استکاف

«استکاف» یکی دیگر از واژه‌هایی است که در آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره مبارکه نساء^۱ هم‌نشین استکبار قرار گرفته است. در این آیات، خداوند متعال به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده پاداش و برخورداری از فضل خویش را داده است و در مقابل، به کسانی که تکبر نموده و از اطاعت خداوند «استکاف» ورزیده‌اند، عذابی دردناک را وعده می‌دهد.

اما لغت‌دانان، «استکاف» را از ریشه «نکف» و به معنای «ابا و امتناع» می‌دانند (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۱۲/۷). از سوی دیگر، برخی مفسران «استکاف» را مترادف با واژه «استکبار» دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹/۳۴۰). اما مصطفوی، اصل در این ماده را «طلب نکردن چیزی و عدم میل به سوی آن» بیان نموده و برخی معانی همچون

۱. «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكِبْ فَسَيَحْشُرْهُ إِلَهُ جَمِيعًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَسْتَكَفُوا فَإِنَّهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ هرگز مسیح از اینکه بنده خدا باشد ابا و امتناع ندارد و همه فرشتگان مقرب نیز ابا ندارند و هر که از پرستش او امتناع کند و تکبر ورزد [خداوند] همه آنان را [در روز رستاخیز] به سوی خود گردآوری خواهد نمود [تا همه را طبق استحقاق کیفر دهد]. اما کسانی که ایمان آوردند و عمل‌های شایسته کردند، پاداش‌های آنان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و رحمت خود بر آنان خواهد افزود و اما کسانی که ابا کردند و تکبر نمودند آن‌ها را به عذابی دردناک کیفر خواهد داد و [در آنجا] برای خود جز خداوند سرپرست و یابوری نخواهند یافت.

«امتناع و استکبار» را از آثار مترتب بر آن دانسته است نه از معانی اصلی ریشه این واژه. وی علت رواج این معنا برای «استنکاف» را باهم آیی آن با «استکبار» در آیه شریفه ۱۷۳ سوره نساء می‌داند (۱۳۶۰: ۲۴۷/۱۲).

مؤلف کتاب *بیان السعادة فی مقامات العبادة* به تفاوتی ظریف میان معانی واژه‌های «استنکاف» و «استکبار» اشاره می‌کند که تا حدی راهگشای چگونگی رابطه میان این دو است. وی معتقد است که «استنکاف، خود را برتر و بالاتر دانستن از چیزی است، به تصوّر اینکه در آن چیز نقصانی هست» در حالی که «استکبار، برتر و بالاتر گرفتن خود بر چیزی است به تصوّر اینکه واقعاً مستکبر برتری دارد» (جنابذی، ۱۳۷۲: ۲۶۵).

علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* ذکر واژه «استکبار» در این آیه را مفیدکننده استنکاف می‌داند و می‌گوید استنکافی در آیه مدّ نظر است که از روی تکبر و خودبرتری باشد و نه از روی جهل و نادانی. ایشان معتقد است:

استنکاف به تهایی باعث سخط الهی نمی‌شود؛ زیرا چه بسا استنکاف دو گونه باشد: یکی از نادانی و استضعاف و دیگری از استکبار. آن استنکافی باعث خشم و غضب الهی می‌شود که از سر استکبار باشد (۱۴۱۷: ۱۵۰/۵-۱۵۱).

در تفسیر نمونه نیز ذیل آیه فوق، در تبیین هم‌نشینی «استنکاف» و «استکبار» چنین آمده است: «استنکاف به معنای امتناع و انزجار از چیزی است». بنابراین، مفهوم گسترده و وسیعی دارد که با ذکر جمله «استکبروا» در ادامه آن محدود می‌شود؛ «زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است. گرچه هر دو، کار خلافی است ولی دومی به مراتب بدتر است» و قرآن نیز از استعمال این واژه، معنای اخیر را اراده نموده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳۲/۴).

بر اساس آیات بررسی شده و تفسیر آن‌ها می‌توان این گونه برداشت نمود که «امتناع و استنکاف» از اطاعت اوامر الهی، یکی از نتایج کبر ورزیدن در مقابل خداوند است و نتیجه آن، عذاب شدید الهی خواهد بود.

۱۱-۳. ادبار

از دیگر واژگانی که در قرآن کریم در کنار «استکبار» استفاده شده است، «أَدْبَرَ» در آیه ۲۳ از سوره مبارکه مدثر^۱ است. این واژه از مصدر «إِدْبَار» گرفته شده است. در بیشتر تفاسیر شیعه، «إِدْبَار» در این آیه به معنای «روی گردانی از حق» تفسیر شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳۰/۲۵؛ جنابذی، ۱۳۷۲: ۳۵۷/۱۴).

علامه سیدمحمدحسین فضل الله و محمدجواد مغنیه در تفسیر این آیه، قبح کار مستکبران را در این نکته می‌دانند که علی‌رغم اینکه آنان حق را شناختند و به آن یقین پیدا کردند، از پذیرش آن امتناع ورزیدند و به آن اذعان نمودند (فضل الله، ۱۴۱۹: ۲۱۵/۲۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴۶۱/۷).

در واژه‌نامه‌های زبان عرب، «الدُّبْرُ» در مقابل «القَبْلُ» به کار می‌رود و به ترتیب، به معنای عقب و جلو است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۶۸/۴). همچنین، واژه «أَدْبَرَ» در معنای «روی گرداندن» ذکر شده و «أَدْبَرَ عَنْهُ» را «از او روی گردان شد» معنا کرده‌اند (مهیار، بی‌تا: ۳۳). علامه طباطبایی نیز در ذیل آیه ۲۳ سوره مدثر «ادبار از هر چیزی» را «به معنای اعراض از آن» دانسته است (۱۴۱۷: ۸۷/۲۰).

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان گفت که از نظر منطقی، «استکبار» و برتر دیدن خود، موجب نوعی غرور در انسان می‌شود که وی را از تعظیم در مقابل حق باز می‌دارد و وی را به «ادبار و روی گردانی از حق» وا می‌دارد. آنچه از آیه ۲۳ سوره مدثر به دست می‌آید، پذیرفتن حق، علی‌رغم یقین به آن است که این امر عذاب الهی و دوری از رحمت خداوند را در پی خواهد داشت.

۱۲-۳. اتراف

خداوند تعالی در آیات ۳۱ تا ۳۴ سوره سبأ^۲ با نقل گفتگوهای میان مستضعفان و مستکبران در روز قیامت، پس از ذکر این مطلب که کسانی که به استضعاف کشیده

۱. ﴿كُلُّمَّ ادْبَرُوا اسْتَكْبَرُوا﴾؛ سپس پشت [به حقیقت قرآن] کرد و تکبر ورزید.

۲. ﴿... يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَالْوَالَاؤُا أَنْتُمْ لَكُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (سبأ / ۳۱)؛ ... آن‌هایی که استضعاف شده‌اند به استکبارورزان گویند: اگر شما نبودید حتماً ما مؤمن می‌شدیم.

شده‌اند، مستکبران را عامل گمراهی خویش می‌دانند، مستکبران و اشرافِ اقوام را از گروه‌هایی معرفی می‌نماید که همواره پیام‌آوران الهی را تکذیب کرده و با ایشان به مخالفت برخاسته‌اند.^۱

«اتراف» از ریشه «ترف» به معنای «بهره‌مندی از نعمت‌های دنیوی و راحتی زندگانی از هر جهتی» است. اگرچه این واژه در معنای «طغیان و سرکشی» نیز به کار رفته است، به نظر می‌رسد این کاربرد در معنای مجاز است و از آن رو استفاده شده که طغیان و سرکشی، از لوازم راحتی در معیشت و زندگانی دنیوی است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۸۴/۱). «المُتَرَف» به کسی گفته می‌شود که در فراخ‌روزی باشد، هر کاری بخواهد بکند و کسی او را منع نکند و وی در عین بهره‌مندی کامل از نعمت‌های مادی، از حالات روحانی و وظایف الهی خویش روی گردان باشد (مهبیار، بی‌تا: ۷۷۷).

مصطفوی معتقد است که فرق میان «مُتَرَف» و «مُنْعِم» در این است که منعم از نعمات مادی و معنوی، به شکل کامل یا ناقص بهره‌مند است ولی مترف غرق در نعمات مادی است و غافل از معنویات (۱۳۶۰: ۳۸۴/۱).

آنچه از هم‌نشینی میان واژه‌های «مستکبر» و «مترف» برداشت می‌شود، نوعی پیوند مفهومی میان آن دو است؛ چه می‌توان «اتراف» را یکی از ریشه‌ها و زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری استکبار و مخالفت با حق دانست، چنان که قرآن تأکید می‌نماید که هیچ پیامبری ارسال نشد مگر آنکه اشراف و مترفانِ اقوام با ایشان به مخالفت پرداختند.

۳-۱۳. عُلُو

یکی دیگر از واژه‌های قرآنی که مترادف با واژه استکبار به کار رفته است، واژه «عُلُو» است. آیات ۴۵ و ۴۶ سوره مبارکه مؤمنون،^۲ عُلُو و برتری‌جویی فرعون و

۱. «... وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِكُمْ لَكَافِرُونَ» (سبأ/ ۳۴)؛ ... و ما در هیچ مجتمع بشری [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر اینکه اشراف و خوشگذران‌های آن گفتند: حَقًّا که ما به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم.

۲. «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ»؛ سپس موسی و برادرش هارون را با آیات و نشانه‌های خود [معجزات نه‌گانه] و حجت آشکار [از نظر منطق و استدلال] فرستادیم. به سوی فرعون و اشراف و سران [قوم] او، پس تکبر ورزیدند و گروهی برتری‌جو و ریاست‌طلب بودند.

اشراف قوم بنی اسرائیل را یکی از ریشه‌ها و دلایل استکبارورزی آنان معرفی می‌نماید.

محمدجواد مغنیه در تفسیر این آیات می‌گوید: منظور قرآن، ادعای خدایی کردن فرعون است.^۱ این «روح فرعونی» در میان تمام اشراف و اطرافیان فرعون نیز وجود داشت به گونه‌ای که «اگر هر کدام از آنها فرصت می‌یافتند همانند فرعون طغیان می‌کردند و ادعای خدایی می‌نمودند» (۱۴۲۴: ۳۷۳/۵).

«عُلُوٌّ» در لغت به معنای «ارتفاع» است (قرشی، ۱۳۷۱: ۳۷/۵). فراهیدی در کتاب العین این واژه را به معنای «عظمت، تکبر و گردن‌کشی» آورده و معتقد است که جمله «علا مَلِكِ فِي الْأَرْضِ» به معنای طغیان و گردن‌کشی پادشاه است (۱۴۱۰: ۲۴۵/۲). لغت‌شناسان معتقدند که «عُلُوٌّ» می‌تواند جنبه مادی یا معنوی داشته باشد، همان گونه که در قرآن کریم هر دو معنا به کار رفته است^۲ (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۱۳/۸).

علامه طباطبایی در کالبدشکافی معنای حقیقی «عُلُوٌّ»، با رد ادعای برخی لغت‌شناسان که گفته‌اند مراد از این واژه همان «استکبار» است (۱۴۱۷: ۲۲۶/۱۷) در تبیین معنای «عالین» در این آیه می‌گوید:

منظور از «عالین» این است که نسبت به دیگران عُلُوٌّ و برتری داشتند و دیگران را بنده و فرمان‌بر خود کرده بودند.

لذا از نگاه ایشان:

عُلُوٌّ در زمین کنایه است از طغیان بر اهل زمین، و اهل زمین را به اطاعت خود در آوردن (همان: ۳۴/۱۵).

بنابراین، به نظر می‌رسد که «عُلُوٌّ و برتری‌جویی» یکی از ویژگی‌های روحی و درونی انسان است که از عوامل شکل‌گیری استکبار در جامعه محسوب می‌شود و نتیجه‌ای جز طغیان در مقابل حق نخواهد داشت.

۱. «أَنَارَ نَبِّكَ الْأَعْلَى» (نازعات / ۲۴): من پروردگار بزرگ شمایم. «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنَ الْبَغْيِ» (قصص / ۳۸): شما خدایی غیر از من ندارید.

۲. العلو المعنوی: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (توبه / ۴۰) والعلو المادى: «فَخَسِرْتَأَى *فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات / ۲۳-۲۴).

۳-۱۴. غرور و خودبرتری

از دیگر مواردی که در قرآن کریم هم‌نشین استکبار به کار رفته است، «غرور و خودبرتری» است. خداوند متعال در آیات ۷۵ و ۷۶ سوره ص^۱ «احساس برتری نسبت به آدم» را علت استکبار ورزیدن شیطان در سجده نکردن بر آدم تصویر می‌نماید. استدلال شیطان در این آیه، خلقت وی از آتش و خلقت انسان از خاک (گل) بود که باعث شد متکبرانه خود را برتر از آدم بشمارد و خویش را بهتر از وی بداند: ﴿أَتَاخِرُ مِنْهُ﴾.

در تفسیر الجدید فی تفسیر قرآن الکریم ذیل این آیه آمده است:

کار شیطان از چند جهت تقبیح می‌شود: یکی به علت جسارت بر پروردگارش؛ چراکه مخلوق نباید در مقابل خالقش سخنی از «من» به میان آورد؛ و دیگری، معرفی خویش نزد خالقش است، در حالی که او از همه به احوالاتش آگاه‌تر است؛ و نکته بعد اینکه شیطان از روی جهالتش گمان برد که آتش برتر از خاک است حال آنکه چنین نبود و این نمی‌توانست ملاک برتری شیطان بر انسان باشد (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۱۳۶/۶).

سیده نصرت امین، بانوی اصفهانی معتقد است:

شیطان، ظاهر و جسم آدم را می‌نگریست و خبری از حقیقت روحانی وی نداشت. این بود که چون می‌دانست که خودش از آتش آفریده شده و آدم از خاک، گمان کرد شریف‌تر از آدم است. لکن از آن گوهر گران‌بهایی که خدای متعال در سر و حقیقت وی گذاشته که از آن تعبیر (بروحی) فرموده و به همین جهت او را مسجود ملانکه گردانیده، هیچ خبری نداشت (۱۳۶۱: ۱۱/۱۷۱).

قرشی در تبیین معنای «خیر» در عبارت ﴿أَتَاخِرُ مِنْهُ﴾ می‌گوید:

در زبان عرب، خیر هم اسم تفضیل است و هم اسم. این واژه در قرآن مجید بیشتر به صورت اسم استعمال شده و به معنای «دلپسند و مرغوب» است (۱۳۷۱: ۲/۳۱۹).

۱. ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ قَالَ أَتَاخِرُ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ [خداوند] گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از اینکه به چیزی که من با دو دست خود [بلاواسطه و با اراده خود] آفریدم سجده نکنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعاً از برترین‌ها بودی؟ گفت: من از او بهترم؛ زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گل [و آتش از گل بهتر است، پس تولد یافته از بهتر نیز بهتر خواهد بود].

در *المفردات* راغب اصفهانی نیز «خیر» امری پسندیده دانسته شده است که «همه بدان رغبت کنند؛ مثل عقل و عدل». راغب خیر را به دو قسم تقسیم می‌کند: «خیر مطلق» که برای همه و در همه حال خیر و مورد رغبت است، و «خیر مقید» که می‌تواند برای شخصی خیر و برای دیگری شر باشد (۱۴۱۲: ۳۰۰).

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد هدف شیطان از بیان عبارت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» اثبات نوعی برتری نژادی و جنسیتی نسبت به انسان بود که منجر به غرور و تکبر او گردید.

۱۵-۳. تعارض میان حق و منافع

خداوند در آیه ۸۷ سوره مبارکه بقره^۱ پس از ذکر ارسالِ رسل الهی با آیات و براهینی روشن، به مردمی که پیامبران زمان خویش را تکذیب نموده یا به قتل رسانده‌اند، می‌فرماید: تنها علت این امر، مخالفت با دعوت این پیام‌آوران است در پیروی نکردن از امیال و خواسته‌های نفسانی.

شوکانی در *فتح القدير اصل* معنای «هوی» را «میل به چیزی» می‌داند و از قول جوهری می‌نویسد:

«هوی» را از آن رو هوی نامیده‌اند که صاحب خویش را به سوی آتش سوق می‌دهد (شوکانی، ۱۴۱۴: ۱۳۰/۱).

راغب اصفهانی نیز معنای «هوی» را «میل نفس به سوی شهوت» می‌داند و وجه تسمیه آن را این می‌داند که «صاحبش را در دنیا به سوی هر چیز منکری (داهیه)^۲ و در آخرت به سوی آتش جهنم (هاویه)^۳ میل می‌دهد» (۱۴۱۲: ۸۴۹).

در تفسیر *جوامع الجامع*، «البینات» در آیه مذکور عبارت است از معجزات روشنی همچون «زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و خبر دادن از غیب» که

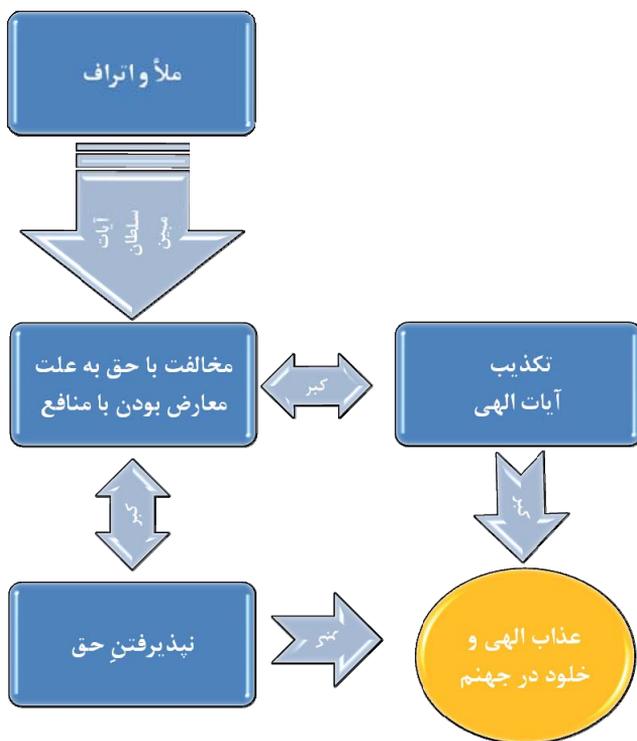
۱. «... وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بِالزُّبُرِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكَ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ»؛ و تحقیقاً ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم و پس از او فرستادگانی را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن عطا کردیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم. پس چرا هر زمان که فرستاده‌ای چیزی را که میلان نمی‌گرفت برای شما آورد تکبر ورزیدید، گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتید؟

۲. الداهية: الأمر المنكر العظيم.

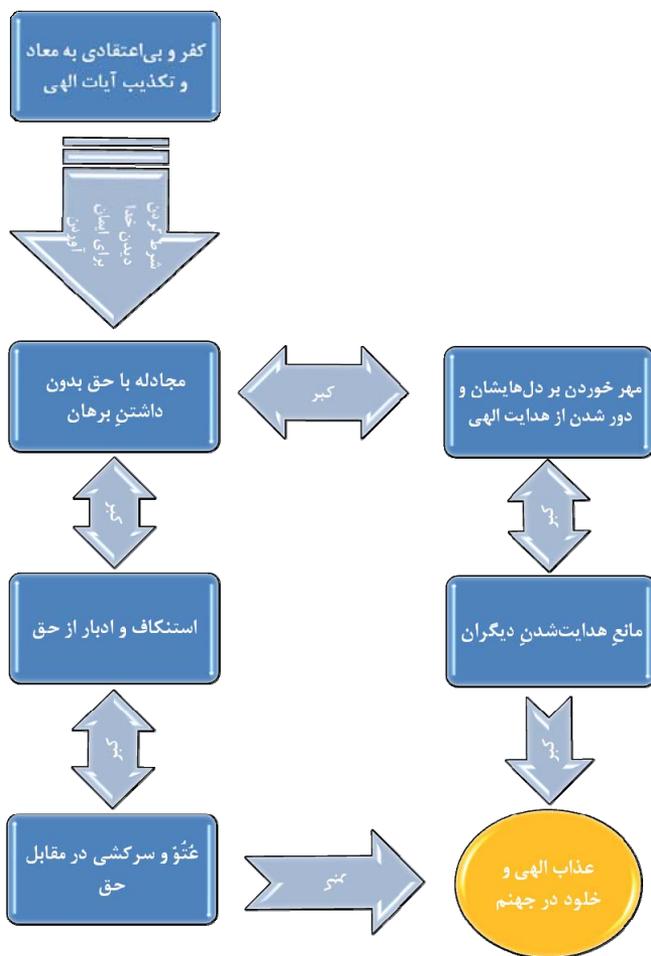
۳. الهاوية: اسم من أسماء جهنم.

اثبات‌کننده حقایق پیامبران بوده است. طبری می‌افزاید:
 زشتی کار مستکبران این است که علی‌رغم علم به حقایق دعوت پیامبران، تنها به
 علت تعارضی که میان امیال نفسانی‌شان با تعالیم انبیا وجود داشت، پیامبران الهی را
 تکذیب کردند (۱۳۷۷: ۶۲/۱).

بنابراین، می‌توان یکی دیگر از ریشه‌های تکبر و سرکشی در مقابل حق را مخالفت
 حق با «هواهای نفسانی» و «منافع» شخصی و گروهی مستکبران دانست که منجر به
 ایستادگی در مقابل براهین و آیات روشن حق و تکذیب پیامبران گردید.
 رابطه جزئی میان برخی هم‌نشین‌های استکبار در قرآن کریم در دو نمودار شماره ۱
 و ۲ نشان داده شده است. در ادامه، تلاش می‌شود با ارائه تحلیلی جامع از روابط میان
 هم‌نشین‌های قرآنی استکبار، این رابطه به شکلی جامع‌تر نشان داده شود.



نمودار شماره ۱: رابطه جزئی هم‌نشین‌های «استکبار» در قرآن



نمودار شماره ۲: رابطه جزئی هم نشین های «استکبار» در قرآن

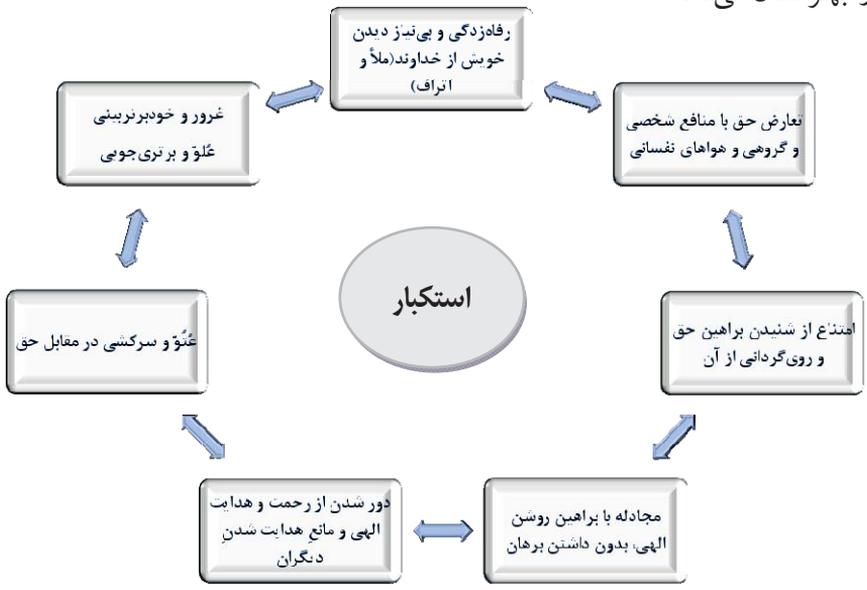
نتیجه گیری

با احصا و تبیین هم نشین های استکبار در آیات مختلف قرآن کریم، نکاتی درباره معنای دقیق آن و نیز مواردی درباره علل و ریشه های استکبار و نیز آثار و پیامدهای آن در سطوح مختلف «اعتقادی»، «روحی و روانی» و «اجتماعی» حاصل می شود. بررسی واژه «استکبار» در کنار هم نشین های آن در قرآن کریم نمایانگر شبکه در هم تنیده معنایی است که نوعی رابطه متقابل و معنادار را میان واژگان هم نشین باز می نماید.

بر این اساس می‌توان گفت که استکبار حالتی است درونی که به لحاظ اجتماعی، بر اثر این عوامل حاصل می‌شود: غرور و برتری‌جویی؛ بی‌نیاز دانستن خویش از خداوند متعال (اتراف و ملأ)؛ منافی دانستن پذیرش حق - علی‌رغم علم به آن- با منافع افراد جامعه. چنین حالتی، با بی‌اعتقادی شخص مستکبر به بازگشت به سوی خدا (معاد) متلازم است (علل و ریشه‌ها).

شکل گرفتن این حالت در شخص مستکبر موجب می‌گردد که وی علی‌رغم علم به براهین روشن الهی، از پذیرش آن‌ها استکاف ورزد و ضمن سرکشی در برابر فرامین خداوند، به مجادله با نشانه‌های روشن حق پردازد. نتیجه این امر، مهر خوردن قلب شخص مستکبر و دور شدن از رحمت و هدایت الهی است که موجب می‌شود علاوه بر گمراهی خویش، زمینه را برای گمراه ساختن افراد جامعه نیز فراهم آورد. بر اساس وعده‌های روشن خداوند در قرآن کریم، عاقبت چنین شخصی چیزی جز خلود در جهنم همراه با عذاب شدید الهی نخواهد بود (آثار و پیامدها).

نمودار شماره ۳، شبکه به هم پیچیده‌ی معنایی میان استکبار و هم‌نشین‌های قرآنی آن را بهتر نشان می‌دهد.



نمودار شماره ۳: شبکه معنایی «استکبار» با هم‌نشین‌هایش در قرآن کریم

پدید آمدن این حالت درونی در فرد، با برخی آثار و نتایج فردی و اجتماعی همراه است که در مجموع با بررسی موارد فوق می‌توان ریشه‌ها و آثار مترتب بر مفهوم استکبار در قرآن کریم را در سه سطح، بررسی و تبیین کرد:

سطح اعتقادی: در سطح اعتقادی، ریشه و علت استکبار را می‌توان «بی‌اعتقادی به معاد و روز جزا» دانست که اثرش «کفر» و «تسلیم نشدن در برابر فرامین الهی» است.

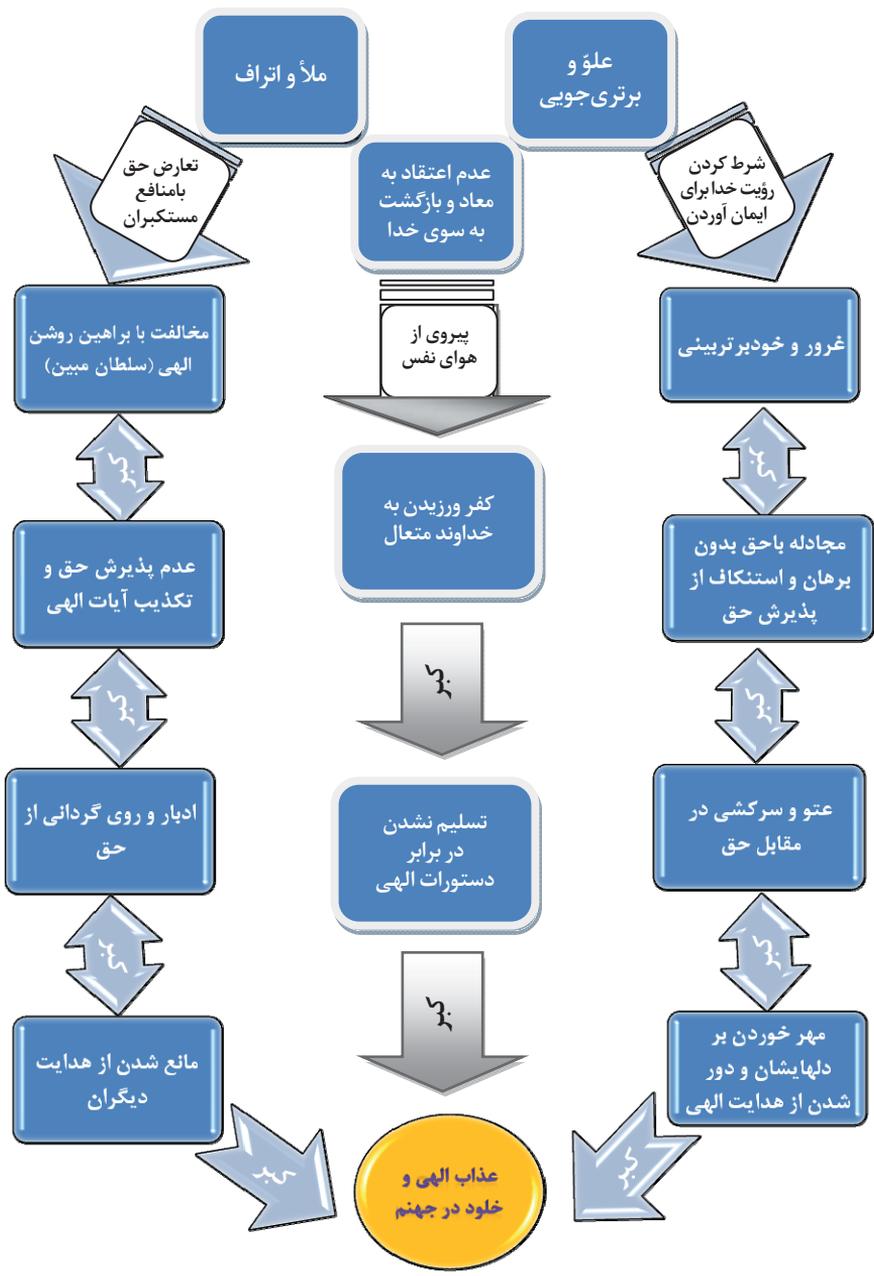
سطح روحی و روانی: «عُلُوّ و برتری جویی» و «غرور و خودبرتربینی» را می‌توان از ریشه‌های استکبار در سطح روحی و روانی دانست که آثاری چون «عُتُوّ و سرکشی»، «مجادله با حق، بدون برهان» و «فرار از شنیدن سخن حق» را به لحاظ روحی و روانی برای شخص مستکبر ایجاد خواهد نمود و موجب «مهر خوردن بر دل‌هایشان» و «دور شدن از رحمت و هدایت الهی» خواهد شد.

سطح اجتماعی: مهم‌ترین ریشه اجتماعی یافت شده در این تحقیق برای مفهوم استکبار، «اتراف و بی‌نیاز دیدن خویش از خداوند» و «ملاّ و رفاه‌زدگی» شخص مستکبر در اجتماع است که منجر می‌شود وی به علت «تعارض حق با منافع و هواهای نفسانی‌اش» به «مخالفت با براهین روشن الهی» روی آورد و از «اطاعت امر خداوند استکفاف» ورزد. در این صورت، وی علاوه بر گمراهی خود، «مانع از هدایت شدن سایر افراد اجتماع» نیز می‌شود.

در مجموع، می‌توان ادعا نمود که بررسی دقیق معنا، ریشه‌ها و نتایج استکبار با بهره‌گیری از «هم‌نشین»‌های آن در قرآن کریم نشان می‌دهد که این مفهوم یکی از محوری‌ترین آفات موجود در یک جامعه است که آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی فراوانی را در جامعه بر جای می‌گذارد.

در این جستار کوشیدیم تا تبیینی مختصر از معنای استکبار، علل و ریشه‌های شکل‌گیری آن و نیز آثار و پیامدهای آن در جامعه در سطوح مختلف فردی و اجتماعی ارائه دهیم.

در نمودار شماره ۴ این روابط در سه سطح «اعتقادی»، «روحی و روانی» و نیز «اجتماعی» نشان داده شده است.



نمودار شماره ۴: رابطه میان ریشه‌ها و آثار استکبار بر اساس آیات قرآن کریم

کتاب‌شناسی

۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۲. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۳. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.
۴. جنابذی، محمد، بیان السعادة فی مقامات العباد، ترجمه محمد رضا خانی و حشمت‌الله ریاضی، تهران دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲ ش.
۵. چندلر، دانیل، مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا خانقاه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
۶. خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۱۴ ق.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق - بیروت، دار العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۸. روبینز، آر. اچ.، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، چاپ هفتم، تهران، مرکز، ۱۳۸۵ ش.
۹. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۱۰. شوکانی، محمد بن علی، فتح القلید، بیروت - دمشق، دار ابن کثیر - دار الکتب الطیب، ۱۴۱۴ ق.
۱۱. صفوی، کورش، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۱۵. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۱۷. فضل‌الله، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.
۱۸. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۱۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۲۰. مغنیه، محمد جواد، التفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۲۲. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

